

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگزلو
۲۰ دسمبر ۲۰۱۶

سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم! ۷. رشد ناموزون و مرکب

در آمد: سوریه و حلب پایان "پایان تاریخ"!

به موازات افول هژمونی سیاسی اقتصادی امپریالیسم امریکا جهان گام به گام وارد دوران تازه ای از جنگ سرد شده است. حالا دیگر مثل روز روشن است که دکتورین "نظام جهانی نو" – که به اشتباه "نظم نوین جهانی" خوانده شده- شکست خورده است. دکتورینی که اوج اقتدار آن با عروج ریگانیم شکل بسته و اساس خود را بر ویرانه های فروپاشی دیوار برلین نهاده و زیر پرچم "پایان تاریخ و پیروزی لیبرال دموکراسی" باد به شراع کشتی هارترین جناح سرمایه داری جهانی انداخته بود حالا به گل نشسته است. پدیده ترامپ بر متن تشنیت تشکیلاتی و نظری نخبگان جمهوریخواه یکی از اضلاع این شکست است. برای نخستین بار در تاریخ دموکراسی امریکائی شاخص ترین رهبران حزب پیروز به آقای پرزیدنت رأی ندادند! برای نخستین بار همه ارزیابی های معتبرترین مراکز نظرسنجی پوچ از آب در آمد و رسانه و جریان اصلی مغلوب ساده ترین شگردهای دماغژیستی شد. برای نخستین بار حزب مغلوب آوار شکست را در قالب یک اتهام عجیب بر سر رهبر امپریالیسم رقیب (روسیه و پوتین) ویران کرد. حزب جمهوریخواه که برهه جدید نظام تک قطبی جهانی را با دخالت رسانه برتر و مراکز امنیتی اش در بطن انتخابات روسی آغاز کرده و یلتسین را به جای زوگانوف نشانده بود حالا از قبل رسوائی ناشی از هک شدن ایمیل های رهبر جناح رقیب دست بالا یافته است. گویا پشتیبانی از تظاهرات ضدحکومتی جریان های دست راستی پروغربی بعد از انتخاب مجدد پوتین این گونه پاسخ گرفته است. از قرار و برای نخستین بار روس ها توانسته اند به نحو ملموسی آونگ دموکراسی امریکائی را به سود و سوی خود تغییر جهت دهند. بعد از فروپاشی پیمان ورشو و موج شکننده انقلاب های رنگی و پرو غربی در اردوگاه روسیه و پس از آن که انقلاب مخملی از پولند و چک گذشت و با تسخیر گرجستان و اوکراین به دروازه های مسکو نزدیک شد، برای نخستین بار کریمه و دونتسک شاهد شکست و عقب نشینی امپریالیسم امریکا بود. تمام شواهد حاکی از آن بود که بورژوازی عظمت طلب روس به پشتوانه بی دریغ افزایش بهای نفت و گاز و ترمیم شکاف های اقتصادی خود وارد بازار سیاست جهانی شده است. در حوزه تقسیم جهان امپریالیستی، دوران "پایان تاریخ" علاوه بر ضربه های سنگین ناشی از فروپاشی سوویت ها به بهای گزاف از دست رفتن افغانستان و عراق و لیبیا تمام شده بود. نورمحمد تره کی تا نجیب الله و صدام و قذافی با هر درجه ای از نوسان سیاسی به هر حال در اردوگاه شرق تقسیم شده بودند. ستراتیژی ضدکمونیستی کمر بند سبز برژینسکی ابتداء افغانستان را بلعید و دو دستی تقدیم القاعده و راست ترین گرایش اسلام سیاسی کرد. سپس عراق و لیبیا نیز یکی پس از دیگری و در جریان جنگ های نیابتی و مستقیم از حلقه اردوگاه شرق بیرون کشیده شدند و به حلقوم اسلام سیاسی فرو رفتند. شکی نیست که چنین فرجامی مطلقاً مطلوب امپریالیسم امریکا نبود. برای سرمایه پروغربی از لحاظ اقتصادی بازگشت خواهران چهارگانه (اگزون موبایل، توتال، بریتیش پترولیوم و شل) به عراق هدف گزاری

شده بود. از نظر سیاسی نیز حاکمیتی شبه سکولار شبیه دولت ایاد علاوی می توانست تأمین کننده منافع سرمایه پروغری باشد. چنان نشد و چنین شد که به راحتی می توان گفت و پذیرفت که تمام آن ستراتیژی های سیاسی اقتصادی شکست خورده است.

در حالی که با افول هژمونی امریکا به نظر می رسد دوران جنگ های وکالتی به پایان رسیده است؛ خیزش نان و آزادی در سوریه با سرکوب شدید و خونین دولت بشار وارد فازی عمیقاً ارتجاعی شد و با دخالت مستقیم ترکیه و عربستان و قطر به میدانی برای تجمع جنایتکارترین باندهای تروریستی تبدیل گردید. مضاف به این که سوریه و بندر طرطوس و ساختار پرو روسی ارتش اسد این کشور را به آخرین پایگاه و تنها بازمانده دوران جنگ سرد نخستین میدل کرده است. علاوه بر این ها سوریه تنها شاهراه ارتباطی جمهوری اسلامی برای حفظ منافعش در لبنان و حمایت مستقیم از حزب الله نیز است. به این اعتبار سوریه دو راهی انطباق و تقاطع منافع دو امپریالیسم رقیب امریکا و روسیه و محل منازعه متحدان منطقه ئی این دو بلوک نیز به شمار تواند رفت. اگر چه از نظر اشتباهات گشتار مخالفان، میل و ذائقه بن علی و مبارک و قذافی کمتر از بشار نبود اما واقعیت این است که در سه کشور تونس و مصر و لیبیا تناقضات و اشتراکات سرمایه داری جهانی و منطقه ئی به اندازه سوریه رقم نخورده بود. از این مزغل سوریه اما نقطه سرخط است. سرزمینی است که از یک سو ترمز دستی بلوک امریکا و متحدانش را کشیده و از سوی دیگر حکم به احیاء و برتری دخالتگر امپریالیسمی داده که بورژوازی عظمت طلبش با شکست پروسترویکا تحقیر شده است.

امپریالیسم امریکا که در ماجرای جنگ در لیبیا ابتکار عمل را به اروپا و فرانسه سارکوزی و انواده بود و عراق پس از صدام حسین را با آن همه هزینه به جمهوری اسلامی باخته بود، در مسیر امتداد چنان روندی میدان سوریه را نیز به امپریالیسم رقیب سپرده است. تصرف حلب از سوی اردوگاه روسیه، ایران (سپاه قدس+ حزب الله) و ارتش بشار نماد تمام عیار افول هژمونی امریکا در قلب جهان انرژی و سرمایه است. شکست امریکا و متحدانش (عربستان و ترکیه و قطر به همراه کل جبهه تروریسم دولتی سوار بر اسلام سیاسی سلفی) در حلب به یک مفهوم پایان واقعی دوران "پایان تاریخ" نیز است.

چنین پایان حقارت آمیزی برای سرمایه داری پرو امریکائی در شرایطی شکل بسته است که هیچ قطب سیاسی مترقی و چپ مؤثر متکی به نیروی مردم زحمتکش در میدان حاضر نیست. حلب نماد تغییر در توازن قوا به سود امپریالیسم روسیه و متحدانش است. چنین تغییری می تواند به صف بندی های جدیدی در روابط میان دولت ها منجر شود. اگر به راستی وعده های انتخاباتی ترامپ در حوزه نزدیکی به پوتین و روسیه در جنگ سوریه عملیاتی شود؛ بی تردید متحدان عرب امریکا به سرکردگی عربستان بازی بزرگ را به رقیب اصلی خود در تهران خواهند باخت. این تغییر می تواند تحولات یمن را نیز تحت تأثیر قرار دهد و ترکش های آن ترکیه را هم متأثر سازد. واکنش اسرائیل و عربستان – که در انتخابات امریکا به وضوح در کمپ کلینتن نشسته بودند- قابل تأمل خواهد بود. این دو دولت کم و بیش متحد از یک سو برای سیاست "ضد برجام" ترامپ غش و ریشه می روند و از سوی دیگران نگران نزدیکی امریکا به روسیه هستند. امری که با انتصاب مالک کمپانی آگزون موبایل و دوست و شریک تجاری پوتین به مسند وزارت خارجه امریکا سخت جدی شده است. ما نمی توانیم به جنگ سوریه وارد شویم و یک طرف اصلی ماجرا را مسکوت بگذاریم. کردستان....

با توجه به صف بندی های سیاسی حاکم بر منطقه و شرایط مغشوش سه پارچه دیگر کردستان به ویژه باکور و باشور اوضاع قطب مترقی ضلع چهارم و اصلی (روژآوا) چندان مشخص و قابل پیش بینی نیست. همسوئی "اجتناب ناپذیر" رهبران جبهه روژآوا با امپریالیسم امریکا در کنار ضربه هائی که اخیراً از سوی دولت شبه فاشیستی ترکیه به "ه د پ" وارد شده است، سرنوشت مهم ترین قطب مترقی دخیل در جنگ سوریه را در هاله ای از ابهام فرو برده است. بی شک همه دستاوردهای درخشان روژآوا با تثبیت احتمالی دولت بشار پس گرفتاری نیست، اما مسأله به سادگی این است چنین جبهه ای در آینده از سوی اردوی پیروز در جنگ سوریه تحمل نخواهد شد. این تحمل ناپذیری از سوی هر دو جناح امپریالیستی درگیر در جنگ کم و بیش یک سان است. اگر چه ترکیه می کوشد حساب خود را از جناح شکست خورده امریکا- عربستان و قطر جدا کند و با پیشنهاد معامله بازرگانی در قالب پول واحد به جناح روسیه- ایران و عراق نزدیک شود و هر چند آینده عراق و اقلیم کردستان نیز به شدت مبهم است اما هر درجه ای از تغییر در این صف بندی ها سبب نخواهد شد که روژآوا و دوستانش از سوی قدرت های جهانی و منطقه ئی تحمل شوند!

ظرف صد سال گذشته، بعد از انقلاب اکتوبر جهان هیچ گاه تا این درجه دستخوش تحولات سریع و البته تیره و تلخ نبوده و در عین حال هیچ گاه چپ تا این درجه به حاشیه تحولات اجتماعی نگلته شده است. کافی است به وقایع سه دهه گذشته در الجزایر و لیبیا و مصر و تونس و یمن و ترکیه و عراق و ایران و پاکستان و افغانستان و... خم شویم و در عین حال به تعمیق بحران در نظام اجتماعی تولید سرمایه داری در جهان اصلی و پیرامون دقیق شویم تا به خطرات ناشی از به حاشیه رفتن چپ در دوران بحران و انقلاب پی ببریم. از نظر صاحب این قلم درس های منتج از ارزیابی تجربه شوروی می تواند به احیای سوسیالیسم کمک کند. سوسیالیسم رهانبخش طبقه کارگر کماکان از نظر نگارنده همان سوسیالیسم ارتدوکسی است. سوسیالیسمی که به قول انگلس از زمانی که از تخیل به چارچوب علم در آمده است باید همچون علم تدقیق شود و به دور از کلیشه های رایج از منظر بسط خلاق تئوریک در خدمت پیشبرد و انکشاف مبارزه طبقاتی در آید. نقد مسأله شوروی در کنار نقد رادیکال انواع انحرافات نظری رایج کماکان اولویت فعالیت های نظری سوسیالیست های ارتدوکس به شمار تواند رفت. بی شک چنین نقدی اگر "رادیکال باشد و دست به ریشه ببرد می تواند توده ئی شود" و به استخدام امر سازمان یابی و سازمان دهی در آید....

اوضاع اقتصادی روسیه پیش از انقلاب اکتوبر

خلاف تصور جریان های منشویک که از مسیر غیر سرمایه داری بودن اقتصاد سیاسی روسیه پیش از انقلاب اکتوبر به راهکار انقلاب بورژوا دموکراتیک می رسند و در مواجهه با بلشویک ها کنار کرنسکی می ایستند و خلاف پندار گرایش هائی که در قفای نظریه "انقلاب زودرس" کل انقلاب اکتوبر را ماجراجویی لنین و بلشویک ها می دانند و در جست و جوی چپسنتی و چرائی شکست انقلاب به غیر صنعتی بودن اقتصاد روسیه و ضرورت انکشاف اقتصادی اشاره می کنند، واقعیت این است که امپراتوری روسیه تزاری در سال ۱۹۱۳ پنجمین قدرت صنعتی جهان بوده و تولید صنعتی اش طی سال های ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۰ بیش از هر کشور دیگری^۱ و نزدیک به ۱۰.۵ برابر رشد داشته است. ما در بخش های بعدی این مجموعه و هنگام بحث پیرامون نپ و نقد و رد نظریه "انقلاب زودرس" یک بار دیگر به ساز و کار های اقتصاد سیاسی روسیه خم خواهیم شد فی الجمله به نقل از یکی از معتبرترین منابع این مؤلفه بحث را بر محور رشد ناموزون ادامه می دهیم. **تروتسکی** وضع صنعتی روسیه تزاری در ابتدای قرن بیستم را به استناد آمار و ارقام مشخص کرده است:

«قانون رشد مرکب قوی ترین تجلی خود را در قلمرو اقتصاد می یابد. در همان حال که کشت دهقانی به طور کلی تا زمان انقلاب در سطح قرن هفدهم باقی مانده بود، صنعت روس در ساخت فنی و سرمایه داری خود در سطح کشورهای پیشرفته قرار داشت و از برخی جهات حتا از کشورهای پیشرفته هم جلوتر بود. کارخانه های کوچک یعنی کارخانه های با کمتر از ۱۰۰ کارگر، در امریکا در ۱۹۱۴، ۳۵ درصد از کل کارگران صنعتی را در استخدام داشتند، اما در روسیه این رقم ۱۷.۸ درصد بود. تعداد نسبی کارخانه های که بین ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ کارگر را در استخدام داشتند در هر دو کشور تقریباً یک سان بود. اما کارخانه های غول پیکر، هر یک با بیش از ۱۰۰۰ کارگر، در ایالات متحده ۱۷.۸ درصد و در روسیه ۴۱.۴ درصد از کارگران را در استخدام داشتند! در مهم ترین نواحی صنعتی، نسبت اخیر حتا بالاتر هم بود. در ناحیه پتروگراد ۴۴.۴ درصد، در ناحیه مسکو ۵۷.۲ درصد. هنگام مقایسه صنعت روسیه با صنعت بریتانیا یا المان به نتایج مشابهی می رسیم. این واقعیت با مفهوم عوامانه عقب افتادگی اقتصادی روسیه جور در نمی آید، اما عقب افتادگی را نفی نمی کند، بل که به طور دیالکتیکی تکمیلش می کند.»

(تروتسکی، مجلد اول، ۲۲: ۱۳۶۰)

در سال ۱۹۱۳ نزدیک به ۸۰ درصد از جمعیت روسیه از راه کشاورزی امرار معاش می کردند و تقریباً ۱۰ درصد در صنایعی مانند معدن و حمل و نقل اشتغال داشتند. به جز کشورهای بلغارستان و رومانی و یوگوسلاوی و ترکیه در کشورهای اروپای غربی و مرکزی و امریکا درصد شاغلان در بخش صنعت به مراتب بیشتر از روسیه بود. چنان که در سال ۱۸۴۱ درصد جمعیت شاغل در بخش کشاورزی بریتانیا ۲۲ و بخش صنعت ۴۷ درصد بود. در همان سال ها ۴۰ درصد جمعیت المان در حوزه صنعت فعالیت

۱. در همین سال ها دو اقتصاد صنعتی جهان یعنی المان و انگلستان در حدود ۶ و ۲.۵ برابر رشد تولید صنعتی داشته اند.

می‌کردند و ۴۴ درصد در عرصه‌های مختلف کشاورزی شاغل بودند.

به این ترتیب مسأله قابل تأمل ناترازمندی میان صنعت و کشاورزی است که جامعه نیمه فئودالی روسیه را از لحاظ رشد اقتصادی و اجتماعی به شرایطی بسیار نامتعادل و شکننده کشیده بود. از یکسو فقدان هم‌آهنگی میان بخش‌های مختلف پیشرفته‌تر و از سوی دیگر توسعه نیافتگی مؤسسات مالی و بانکی و مضاف به این‌ها کمبود سرمایه مورد نیاز و سطح نازل مناسبات تجاری مدرن، در مجموع درهای اقتصاد روسیه را برای سرمایه‌گذاری‌های گسترده خارجی باز گذاشته بود. **تروتسکی** به درست بر روند منفی سرمایه‌گذاری خارجی در روسیه اشاره می‌کند و چنین توضیح می‌دهد:

«خصلت اجتماعی بورژوازی روس را وضع منشا و ساخت صنعت روس تعیین می‌کرد. تمرکز مفرط این صنعت به تنهایی بدین معنا بود که ما بین اربابان سرمایه‌دار و توده‌های مردم سلسله مراتبی از لایه‌های انتقالی وجود نداشت. بر این نکته باید بیفزاییم که صاحبان تشکیلات عمده صنعتی، بانکداری و حمل و نقل خارجی بودند. آنان از سرمایه‌گذاری‌های خود نه تنها سود تحصیل شده در روسیه را به جیب می‌زدند، بل که از نفوذ سیاسی در پارلمان‌های خارجی هم بهره می‌بردند و از این رو مبارزه برای پارلماناریسم روس را پیش نمی‌انداختند.

خاستگاه اجتماعی طبقه کارگر روسیه!

بنا بر راستای کلی رشد کشور، منبع شکل‌گیری طبقه کارگر روس، صنف صنعتگر نبود. کشاورزی بود. شهر نبود. روستا بود. به علاوه در روسیه طبقه کارگر به تدریج و در طول اعصار برنخاست تا بار سنگین گذشته را بر گرده داشته باشد - چنان که طبقه کارگر انگلستان بر گرده داشت - بل که خیزه‌هایی برداشت که همه متضمن تغییرات حاد در محیط، در علقه‌ها و در روابط و نیز متضمن گسیختگی تند از گذشته بودند. طبقه کارگر روس دائماً تاریخ کوتاه منشأ خویش را تکرار می‌کرد. در همان حال که در صنعت فلزات - به ویژه در پتروگراد - قشری از کارگران موروثی تبلور یافته و تماماً از روستاها جدا شده بودند، در منطقه اورال اکثریت با نیمه کارگران و نیمه دهقانان بود. جریان سالانه نیروهای تازه نفس کار از روستاها، پیوندهای طبقه کارگر را با منبع اجتماعی بنیادینش در همه نواحی صنعتی پیوسته تجدید می‌کرد.» (پیشین، صص: ۲۴-۲۳)

واقعی که **تروتسکی** در اشاره به سرمایه‌گذاری خارجی بر آن انگشت تأکید می‌نهد، حاکی است که در سال ۱۹۱۳ نزدیک به ۳۲ درصد از کل سرمایه شرکت‌های خصوصی متعلق به خارجیان بود. سرمایه‌گذاران خارجی در صنعت نفت به شدت فعال بودند و علاوه بر آن تقریباً ۴۲ درصد سرمایه صنایع کالاهای فلزی، ۲۸ درصد سرمایه صنایع نساجی، ۳۷ درصد سرمایه صنایع درودگری و ۵۰ درصد سرمایه صنایع کیمیایی را تزیق کرده بودند.

در مورد منشأ طبقاتی کارگران روس بی‌گمان حق با **تروتسکی** است. اگرچه او در فصل اول تاریخ انقلاب روسیه (ویژگی‌های رشد روسیه) به ماهیت و روند این ادعا اشاره نکرده است، اما بحران ۱۹۰۳ - ۱۹۰۰ - به عنوان یک نمونه - به وضوح نشان داد که نا به جانی طبقاتی در روسیه تزاری چگونه شکل گرفته است. طی این سال‌های سیاه دستمزدها کاهش و بی‌کاری افزایش یافت و ساعت کار روزانه شاغلان به طرز شگفت‌ناکی زیاد شد. کارگران گاه روزانه تا ۱۴ ساعت کار می‌کردند. محل کار به شدت ناامن و سخت ضد انسانی بود. زیرزمین‌های نمناک و تاریک در کنار سوءتغذیه، فقدان بهداشت و مسکن و سایر نیازهای اولیه زیست انسانی، سرانجام در سال ۱۹۰۵ به یک بحران عظیم اجتماعی دامن زد. در نتیجه فقر و فلاکت روز افزون بالغ بر ده میلیون و پانصد هزار خانوار موجود روستائی در شرایط بسیار دشوارتری قرار گرفتند. اینان صاحب نیمی از زمین‌های زراعی بودند. نیم دیگر این زمین‌ها در مالکیت ۳۰ هزار فئودال بزرگ و کوچک بود. با آغاز بحران (۱۹۰۰) به تدریج این دهقانان زمین و زراعت خود را ترک کردند و به سوی شهرها گسیل شدند. شهرهایی که بی‌کاری و فقر خصلت حاکم بر آن‌ها بود. در نتیجه چنین تهاجمی شکل جدیدی از فروپاشی اجتماعی رقم خورد. بخشی از طبقه کارگر که با مشقت فراوان شاغل بود و در برابر کارگران بی‌کار و فرودستان شهری ایستاده بود، صف متشتتی را تشکیل داد که در آرایشی جدید در مقابل کشاورزان مهاجر قرار گرفته بود.

بحران اقتصادی- سیاسی و آغاز اعتصابات کارگری

در سال ۱۹۰۴ جنگ جاپان و روسیه بر شدت دامنه های بحران افزود. روسیه شکست خورد و طبقه بورژوازی و متحدانش در صفوف مختلف (اصلاح طلبان و خرده بورژواها و روشنفکران و تکنوکرات‌ها) دلیل شکست را در عقب ماندگی صنعتی روسیه یافتند.

اعتصاب‌های کم و بیش گسترده کارگری از سال ۱۹۰۳ شروع شد. اگرچه امکان بازرسی از صنایعی همچون راه آهن، معدن، واحدهای فنی و بخش‌های کوچک و مزارع کشاورزی وجود نداشت اما در کشوری که گفته می‌شد عقب مانده است و تعداد کارگرانش نسبت به جمعیت دهقان بسیار کم تر است^۲ جنبش اعتصاب به سرعت دامنه گرفت. هر چند در این اعتصابات کارگری، حرکاتی در قالب ابزارشکنی و تخریب وسائل تولید انجام شد، ولی واقعیت این است که دلیل مادی این اعتصاب‌ها در زمینه هائی همچون تلاش برای زندگی بهتر، کسب امتیاز و رشد فعالیت سیاسی چپ‌ها شکل گرفته بود. به اعتبار محاسبات تروتسکی تعداد شرکت‌کنندگان در اعتصاب‌های سیاسی سال ۱۹۰۵ بالغ بر یک میلیون و هشتصد و چهل و سه هزار نفر بوده است. با احتساب این مؤلفه که کارگرانی که در چند اعتصاب مشارکت داشتند، تبعاً کارگران اعتصاب‌کننده چند مرتبه شمرده شده بودند. در نخستین سال جنگ روس و جاپان (۱۹۰۴) از ۲۵ هزار کارگر اعتصابی سخن رفته است. یک سال بعد نفرات اعتصاب‌کننده به ۱۱۵ برابر یعنی تقریباً به دو میلیون و هشتصد و شصت و سه هزار نفر رسیده است. شوراهای کارگری روس از درون این رشد انقلابی به وجود آمدند و پایگاه اصلی پیروزی سیاسی انقلاب اکتوبر را شکل دادند.

از سوی دیگر در بررسی اوضاع اقتصادی روسیه پیش از انقلاب اکتوبر همواره باید به رشد و پیشرفت ناموزون میان صنعت و کشاورزی دقیق شد. اگرچه در سال ۱۹۱۳ نزدیک به سه چهارم جمعیت روسیه در روستاها زندگی می‌کردند، اما با وجود رشد کند کشاورزی نسبت به رشد نامتوازن بخش صنعت، بستر ناآرامی‌های جدید اجتماعی در حال شکل بندی بود. تلاطم و تنش اجتماعی در شهرها به روستاها نیز سرایت کرد و شورش‌هایی را رقم زد. خرده بورژوازی روس در نوسان‌های سیاسی خود گرفتار بود. روشنفکران درگیر منازعات نامربوط و انتزاعی تئوریک بودند. عوامل و عناصر دولت حاکم توان لازم برای کنترل جامعه از همه سو بحران زده روسیه را نداشتند. صنعت روسیه که تا حدودی از سال ۱۹۱۰ رونقی نسبی را شروع کرده بود، کارگران جدیدی را به میدان مبارزه طبقاتی فرستاد. کارگران در مطلع سال ۱۹۱۴ هم به لحاظ آگاهی و تجربه و هم از نظر کمی نسبت به سال ۱۹۰۵ برتری ملموسی داشتند. در ابتدای همین سال اعتصاب‌های سیاسی به نقطه اوج رسید و بورژوازی نامتعادل روسیه هدف تهاجم طبقه کارگر قرار گرفت. تنش در اوج بود. جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) این تنش را وارد دوران تازه ای کرد.

اقتصاد روسیه تحمل و ظرفیت ورود به چنین جنگی را نداشت. خطوط ارتباطی فرسوده و صنعت اسلحه سازی ناتوان از مقابله با طرف متخاصم (آلمان) بودند. در مجموع و همان سال‌های اول جنگ ضایعات و خسارات شدیدی به مردم روسیه وارد آمد. شکست در خطوط مقدم جبهه‌ها و قحطی مواد غذایی در شهرها و روستاها (پشت جبهه‌ها) ابزار کهنه تولید و نیاز مراکز حساس مانند سن پترزبورگ به وارد کردن ذغال سنگ از انگلستان آن هم از طریق راه آهنی که ارتباطش قطع شده بود - از یک سو روحیه تسلیم- پذیری را در سربازان شجاع و رزمنده روس تقویت کرد و از سوی دیگر احتمال فراوان شکست، آنان را در موقعیتی قرار داد که وقتی کارگران و دهقانان به مقابله با دولت برخاستند نه فقط با گلوله سربازان متوقف نشدند، بل که در مدت زمانی کوتاه سربازان را نیز در کنار خود دیدند.

انقلاب اکتوبر در بستر همین واقعیات موجود به وجود آمد و رشد کرد. واقعیاتی همچون رشد ناموزون و مرکب، تضادهای ناشی از جنگ، دوگانگی قدرت، دشواری های اقتصاد دوران گذار و فعالیت مادی حزب سیاسی نیرومند کارگری از جمله ساز و کارهای عروج انقلاب اکتوبر به شمار توانند رفت....

ادامه دارد هنوز....

محمد قراگوزلو. ۲۹. آذر [قوس] ۱۳۹۵ - تهران

۱. ظاهرآ در واحدهای مشمول بازرسی در سال ۱۹۰۵، فقط یک میلیون کارگر و در سال ۱۹۱۷ تقریباً دو میلیون کارگر فعال بوده‌اند.